

میان آلیس و لولیتا* ژان گتو. ترجمه شیدا صفوت

۱۸۹ میان شخصیت دل‌باخته‌ی دخترچه‌ها که لوئیس کارول به تصویر کشیده و ساحره یک رابطه‌ی عمیق وجود دارد. در ۱۹۲۳ ناباکوف، ترجمه‌ی آلیس در سرزمین عجایب را به زبان روسی منتشر و آن را با نام سیرین امضاء کرد. همان کاری که هفده سال بعد برای ساحره انجام داد.

نمی‌دانم آیا درست است که من از موضع‌گیری پسر او دیمتری فراتر روم، چرا که وی در یادداشت آخر این رمان طولانی قید نموده که از علاقه‌ی پدرش به لوئیس کارول تفسیری ارائه نخواهد داد، ولی به هر حال من در محدوده‌ی همین چند صفحه آنرا بیان می‌کنم.

در سال ۱۹۵۵ وقتی برای اولین بار لولیتا منتشر شد هنوز لوئیس کارول در کشورهای آنگلو ساکسون (انگلیسی زبان) شناخته شده نبود. به علاوه برای خوانندگان، خاطرات ادبی لوئیس کارول نمی‌توانست جایگزین ذوق طبع خارق‌العاده نویسنده لولیتا باشد و هرگز نمی‌توانست آن هیجانی را که برای خود من هم خیلی مهم است در خواننده ایجاد نماید.

باری برای طرفداران کارول، به کار بردن «دخترکان» از سوی

ناپاکوف بدون شک یادآور «دخترکان کوچک» روحانی دوگسون بود. برای اثبات این مطلب وقتی (هامبرت هامبرت) در قسمتی از کتاب، ناپایداری موقعیت دخترکان زیبا را بیان می کند:

«من می دانستم که برای همیشه شیفته ی لولیتانمی مانم و او هرگز همین گونه نخواهد بود. از اول ژانویه ۱۳ ساله می شود؛ در حدود دو سال دیگر از یک دخترک زیبا به یک دوشیزه جوان تبدیل می شود و موقعیت های ممتاز در تحصیلات نصیب او می شود.»
این قسمت را می توان با قطعه هایی از کارول مقایسه نمود. به عنوان مثال با این قطعه که خلاصه همه ی قسمتهاست:

«تقریباً نود درصد از دوستان کودکی من در نقطه ی بحرانی غرق شدند؛ درست در جایی که رود به بستر رودخانه می ریزد، و چنان رابطه ی سردی برقرار می شود که دیگر هیچ علاقه ای به دیدن آنها ندارم»
با همه این ها هامبرت در لحن گفتار با کارول ضدیت دارد:

هامبرت، برخلاف ناامیدی هایی که اغلب در تعاریفش موج می زند به طور خلاصه از این اختلاف و تفاوت بسیار به خود می بالد، او می داند که شادیهایی که او برایش به ارمغان می آورد می تواند سرخوردگی هایی را که باعث شده تحت الشعاع قرار دهد. در صورتیکه کارول فوق العاده سخت گیر و خشن نمی تواند سلیقه هایی را که قبلاً رد کرده بوده مورد بررسی قرار دهد.

اما لولیتا چنانچه بیانگر این رابطه کارول - ناپاکوف نباشد، این موضوع را می توان به سادگی در ساحره دریافت.

ابتدا از نظر فرم و غالب؛ برخلاف وجود یک قطعه ی طولانی که با ضمیر اول شخص روایت می شود ساحره یک اثر کلاسیک محسوب می شود که در آن راوی آنچه را بیان می کند توضیح می دهد و تجزیه و تحلیل می نماید.

همچنین او سعی می کند نوشته اش به هیچ عنوان حزن آور و یا هزل و ریشخندآمیز نباشد. البته نه کاملاً؛ بعضی قسمتها شامل بازی کلمات و یا بعضی فرمولهاست که از آن نکات دوپهلویی شنیده می شود.

همچنین این جمله کوتاه که دقیقاً در قسمت اولیه داستان که یک مونولوگ است گنجانده شده: «من کاملاً با بچه ها راحتم به طور کلی و در کمال سادگی» اما اساساً متن دارای لحنی

کاملاً خنثی است (بیطرف و سرد) و همین ویژگی آن را در مقایسه با نامه‌ها و خاطرات لوئیس کارول قرار می‌دهد، همان نامه‌هایی که به خودی خود به نظر نمی‌رسید برای اغوای دخترچه‌ها باشد.

و آنچه بیشتر آن را به نوشته‌های کارول نزدیک می‌سازد نوشته‌هایی است که بیانگر صفات نویسنده است، و در آن قهرمان خود را در یک موقعیت مایخولیایی می‌یابد و آهنگ تلخ و شیرین متن که از ملاقات‌های ۱۹۰ ناموفق ناشی می‌شود.

و یا بازی با کلمات که همان قدر ناباکوفی است که کارولی:

«سالاد سیاه در حال دریدن خرگوش سبز»

و این انتخاب کاملاً کارولیی است این مطلب که ساحره مشخص می‌کند تمام دخترچه‌ها مورد علاقه او نیستند.

«من برای اینکه یکی از آنها را انتخاب کنم در واقع از میانشان دست چپن می‌کنم و تمام بچه مدرسه‌یی‌ها که سر راه من قرار می‌گیرند توجه‌ام را جلب نمی‌کنند.»

کارول به دوستش می‌نویسد: «یک دوست آکسفوردی به من نوشته که باید پسر کوچکش را پیش من بیاورد، او آرزو دارد مرا ببیند؛ من هم جواب دادم نه یا یک چیزی شبیه این. او نوشته که با دریافت نامه‌ام خیلی متعجب شده؛ من مثل یک خوک همه چیز خور نیستم، من خوب می‌بینم و بعد انتخاب می‌کنم.»

قهرمان ساحره زندگی می‌کند و در خودآگاه زندگی او یک ترازوی به چشم می‌خورد. حتماً می‌گوئید کارول شخصیتی خلق نکرده که علاقمند به دخترچه‌ها باشد ولی من قسمتی از یک نوشته را مشخص کردم و به آن ارجاع می‌دهم که تمایلات و فرم جنسیتی مورد نظر کارول در تضاد آشکار با یک حس مذهبی قرار می‌گیرد و اخلاق‌گرایی پر قدرت کارول او را به سمت پوشاندن این امیال تحت عنوان بحث و جدل‌های اخلاقی و روان شناختی سوق می‌دهد.

به عقیده‌ی کارول در آغوش گرفتن، نوازش کردن یا عکس برهنه گرفتن از یک دختر ۷ ساله چندان بد نیست اما از ۱۳ یا ۱۴ سالگی دیگر نمی‌شود این کار را توجیه کرد. یک تمایل، یک هیجان روشن و واضح که در نوشته‌ها و خاطرات او دیده می‌شود نشانه‌ی بحران عشق واقعی او به دخترتست که او را فراموش نموده، به طور مثال این قطعه که در زیر می‌خوانیم: «به من بگو چطور ساندون را تحمل کنم؟ وقتی تو آنجا نیستی، چطور تنهایی گردش کنم؟



وزرا و ولادیمیر نابوکوف در دهه ۲۰ ابتدای مهاجرت به آمریکا.

چطور بدون تو کنار ساحل روی تکه‌های چوب بنشینم؟ من به تو اطمینان می‌دهم که نمی‌توانم بدون تو بمانم، چه خوب است که برگردی»

چنانچه قبلاً اشاره شد رابطه‌ی بین شخصیت خلق شده توسط ولادیمیر سیرین و این قهرمان مجذوب دختر بچه‌ها که کارول به تصویر کشیده وجود دارد. می‌توان گفت که هر دوی آنها در نوع خود بسیار بد هستند چرا که هر دوی آنها کاملاً می‌دانند که یک راه حل درست و مطمئن برای این موضوع وجود ندارد، کارول در نامه‌ی دیگری می‌نویسد:

«در واقع هیچ هماهنگی بین روح یک بچه و یک مرد مُسن وجود ندارد اما همان ذره‌ی که هست خیلی زیبا و مقدس است یا، دست کم، من این طور فکر می‌کنم.»

البته اختلافات و تفاوت‌هایی هست اما نه در حدی که این رابطه را خراب کند اگر در ساحره داستان با خودکشی پایان می‌یابد به این دلیل است که در برهنگی و خشونت صحنه‌ها همچنین در ناهنجاریهای گفتاری چاره‌ای جز مرگ روحی دختر جوان وجود ندارد. اما کارول هرگز چیزی را به دور دست‌ها نمی‌فرستد او توانسته با این موقعیت غیر قابل دفاع روبه رو شود.

اما هر دو لزوماً شکست خوردند، همان طور که برای کارول یک رابطه‌ی با آلیس آشکار می‌شود. نکته‌ی دیگر این که در هیچ جای داستان بلندی چون ساحره گرنشی از طرف ناباکوف به کارول به چشم نمی‌خورد اما من می‌خواهم نگاهی به تصویر تلخ و شیرین و هزل مستور در عنوان داستان بیندازم: قهرمان همه چیز هست جز یک ساحره. اما کارول که می‌گوید «من اگر می‌خواستم می‌توانستم هر روز با گروه جدیدی از بچه‌ها مرتبط باشم» و بچه‌ها را مجذوب می‌کرده همان طور که آلیس او را مجذوب ساخته بوده، چنین کسی در واقع برای نویسنده‌ی آماتوری (در مورد دختر بچه‌ها) چون ناباکوف، خودش یک ساحره بوده است. ♦ ♦ ♦

۱۹۳



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

